هم‌داستان یا هم‌دستان؟

نویسنده: فرشید تربیت

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



نگاهی تحلیلی به نشریه‌ای که می‌خواهد گفت‌وگو باشد به قلم

در روزگاری که کلمه دیگر جانِ خویش را از دست داده و گفت‌وگو بیش از هر زمان به آیینی تشریفاتی بدل شده، نشریه‌ای با نام "هم‌داستان" قدم به میدان گذاشته است؛ با وعده‌ی گردآوردن صداها، با نیت ساختن پلی میان زبان‌ها، نسل‌ها و تجربه‌ها. نامش امیدبخش است؛ اما همان‌قدر که "هم‌داستان" در معنا دعوتی به اشتراک است، در واقعیت کار، بیشتر به گفت‌وگویی می‌ماند که هنوز آغاز نشده، به مجلسی که صندلی‌هایش چیده شده، اما سکوت در آن سنگینی می‌کند. این نشریه، از نخستین نگاه، ظاهری آراسته دارد: طراحی چشم‌نواز، ساختار تمیز، و زبانی که می‌خواهد روشن و اندیشیده باشد. اما زیر این پوست زیبا، خلأیی حس می‌شود، خلأی میان نیت و تحقق، میان زیبایی و معنا، میان واژه و واقعیت. "هم‌داستان" می‌خواهد گفت‌وگو باشد، اما گفت‌وگو در آن اغلب به مونولوگ‌های محترمانه شبیه است؛ صداهایی که در خلأ تکرار می‌شوند و کمتر به گفت‌وگویی زنده و چندصدایی می‌رسند.

آن‌چه بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند، نوع مواجهه‌ی نشریه با محتوا است. گویی گاهی دغدغه‌ی اصلی نه چی گفتن است، نه چگونه گفتن، بلکه صرفاً گفتن چیزی برای پر کردن فضا. در بخش‌هایی از مجله، متن‌ها آن‌قدر بی‌درگیری و بی‌پرسش‌اند که خواننده حس می‌کند تحریریه با خود گفته است: "لطفاً مطلبی بیاورید تا ستون خالی نماند."

این حس، زهرِ نامرئی بسیاری از پروژه‌های فرهنگی امروز است؛ همان‌جایی که فرم به‌جای اندیشه می‌نشیند و پر کردن به جای پروراندن می‌آید. زبان در بسیاری از نوشته‌ها، میان مقاله‌ی دانشگاهی و یادداشت ژورنالیستی در نوسان است؛

نه دقتِ پژوهش دارد، نه شورِ نوشتن. در این میانه، معنا گم می‌شود. جمله‌ها تمیزند، اما بی‌تپش؛ واژه‌ها دقیق‌اند، اما بی‌نبض. خواننده حس می‌کند به جای انسان، با الگویی از نثر مواجه است. این نوع نثر، هرچند بی‌خطا، فاقد خطر است. و فرهنگی که در آن خطر نباشد، رشد هم نخواهد کرد.

اما همه چیز در این نشریه نقد شدنی نیست. بخش داستان‌ها، هرچند نامنظم، از معدود جاهایی است که هنوز در آن چیزی زنده است. در برخی داستان‌ها، می‌شود ردّی از تخیل، اضطراب، و بازی با زبان را دید. همان عناصری که بقیه‌ی بخش‌ها به‌شدت از آن تهی‌اند. آن‌جا که نویسنده اجازه می‌دهد جهان خود را روایت کند، هم‌داستان واقعاً "هم‌داستان" می‌شود. در داستان‌ها هنوز زندگی هست، حتی اگر خام و پراکنده. کاش این بخش، محور نشریه می‌بود.

در برابر این نقطه‌های روشن، مقالات تحلیلی و فرهنگی اغلب در مرز تکرار قدم می‌زنند. بسیاری از موضوعات می‌توانستند در هر مجله‌ی دیگری هم باشند، بدون آن‌که تفاوتی ایجاد کنند. این همان خطری‌ست که هر نشریه‌ی فرهنگی باید از آن بترسد: اینکه تنها بازتاب باشد، نه منبع.

هم‌داستان هنوز "بازتاب" است. مجموعه‌ای از گفته‌های دیگران، بی‌آنکه جسارت خلق جمله‌ی خودش را پیدا کرده باشد. در جهانی که سیل محتوا هر روز بالاتر می‌آید، بقا از آنِ رسانه‌هایی است که نه جمع‌آوری می‌کنند، بلکه تولید می‌کنند.

از نظر ساختاری نیز، نشریه در زیبایی متوقف مانده است. معماری صفحات مرتب است، اما گفت‌وگو میان آن‌ها برقرار نیست. خواننده از مقاله‌ای به مقاله‌ی دیگر می‌پرد، بی‌آنکه احساس کند در حال طی مسیر فکری یا احساسی است. طراحی، کاربر را مجذوب می‌کند اما دعوت نمی‌کند. در نهایت، مخاطب تحسین می‌کند و می‌گذرد.

چنین نشریه‌ای زیباست، اما بی‌جریان! مثل آینه‌ای صیقل‌خورده که چیزی را بازتاب نمی‌دهد چون نوری در برابرش نیست. در پسِ این ظواهر، مسئله‌ی اصلی‌تر نه در فرم که در موضع فرهنگی است. "هم‌داستان" می‌خواهد پلی باشد میان ایران و جهان، میان ادبیات فارسی و تجربه‌ی زیسته‌ی مهاجران، میان شعر و تفکر. اما این خواست هنوز به چشم‌انداز تبدیل نشده است. پروژه، گاهی درگیر نوعی خودشیفتگی فرهنگی می‌شود؛ صداهایی از درون حلقه‌ی خاصی که با خود گفت‌وگو می‌کنند و گمان می‌برند گفت‌وگوی جمعی ساخته‌اند. در نتیجه، نشریه در خطر تبدیل شدن به حلقه‌ای بسته است که بیرون را تنها به شرط شباهت می‌پذیرد. در حالی‌که گفت‌وگوی واقعی از تنوع، اختلاف و حتی ناهماهنگی زاده می‌شود، نه از هم‌فکریِ از پیش هماهنگ‌شده. و درست همین‌جا، نام نشریه به چالشی تبدیل می‌شود برای خودش:

آیا این مجموعه واقعاً "هم‌داستان" است، یا جمعی از "هم‌دستان" که در سکوتی مؤدبانه کنار هم نشسته‌اند؟

آیا در پی هم‌فکری است یا درگیر نوعی خودتصدیقی فرهنگی؟

تا وقتی این پرسش بی‌پاسخ بماند، پروژه در مرز میان گفت‌وگو و بازنمایی درجا خواهد زد. با همه‌ی این‌ها، نیتِ پشت این نشریه شریف است. پیداست که گروهی اهل اندیشه و فرهنگ، با نیت ساختن فضایی تازه دست به کار شده‌اند. اما نیت، اگر در روش و جسارت متوقف بماند، به نتیجه نمی‌رسد. هم‌داستان اگر بخواهد بماند، باید از زیباییِ آراسته‌ی خود عبور کند و به ناهنجاریِ زندگی نزدیک‌تر شود. باید اجازه دهد تضاد واردش شود، صداهای ناهماهنگ در آن شنیده شوند، و گاه حتی اشتباه کند. زیرا نشریه‌ای که اشتباه نمی‌کند، معمولاً هیچ‌چیز هم نمی‌گوید. پیشنهاد نهایی روشن است: "هم‌داستان" نیاز به جسارت در انتخاب دارد، در انتخاب سوژه، در انتخاب نویسنده، در انتخاب لحن. نیاز به ویرایشِ فرهنگی دارد، نه صرفاً زبانی. باید پرسش‌های سخت بپرسد، نه متن‌های نرم چاپ کند. باید از خود بپرسد که در این شلوغی محتوا، چه چیزی را فقط او می‌تواند بگوید.

در پایان، این نقد از سر دشمنی نیست؛ از سر دل‌سوزی فرهنگی است. زیرا "هم‌داستان" می‌تواند و باید بهتر از این باشد. اگر بخواهد به معنای واقعی "هم‌داستان" شود، باید نخست گوش کند، به خود، به دیگران، و به سکوتی که میان این دو جریان دارد.

آن‌گاه شاید در شماره‌های بعدی، صدایی از دل این خاموشی برخیزد؛ صدایی که نه بازتابِ گذشته، بلکه نشانه‌ی آغاز باشد.